

روشن تر از مهتاب!

توی آسمون سیاه شب پیدایش کردم. سفید و درخشان چون دُر. درخششی که چشمم را می‌زد. دل از او نمی‌کندم و توی درخشش اون غرق می‌شدم. غرق تماشا. توی یکی از شب‌های ماه رمضان، زمانی که موقع سحر بیدار شدم تا به همراهی خواهر و برادرم سحری بخورم. در حین خوردن سحری آن هم توی ایوان، زیر آسمون سیاه شب، نگاهش می‌کردم.

انگار که سیر نمی‌شدم، نه از سحری و نه از دیدن اون ستاره‌ی شب. یادم نیست چه اسمی روش گذاشته بودم. ولی خیلی از اسمش خوشم می‌اومد. درخشش اون ستاره جذابیت خاصی برای من داشت. مخصوصاً زمان طلوع اون ستاره که از همه زودتر می‌اومد و شاید از همه دیرتر می‌رفت. اون موقع‌ها توی سالن می‌خوابیدم. هوای تابستان گرم بود و برای فرار از گرمای توی خونه، توی سالن می‌خوابیدم. از زمانی که توی رختخواب می‌رفتم به اون ستاره نگاه می‌کردم تا موقعی که پلک‌هام روی هم می‌افتد و من دیگر از دیدار اون ستاره تا سحر محروم می‌شدم. توی نگاه من حرف‌هایی بود که آنهایی که ساده‌تر بودند را بر زبان می‌آوردم و با او می‌گفتم و حرف‌هایی که شاید وقتش و یا واژه‌های دلخواهم را پیدا نمی‌کردم، خیلی بی‌سرو صدا بین من و او رد و بدل می‌شد. چشم‌هام به شوق دوباره دیدن اون ستاره بسته می‌شدند و سحر به اشتیاق دیدن دوباره اون باز می‌شدند. وابستگی عجیبی نسبت به او پیدا کرده بودم. به طوری که در مدت سی شب از ماه مبارک لحظه‌ای چشم از او بر نمی‌داشتم. حس کردم او هم مرا می‌بیند. آنطور که من می‌دیدمش با من حرف می‌زند، آن طور که من حرف می‌زدم. و انگار که او هم مثل من موقع خواب حرف می‌زند با این تفاوت که حرف‌هایش را نمی‌فهمیدم و شاید فقط حس می‌کردم.

دل‌م می‌خواست یک شب می‌تونستم اون رو از میون آسمون و از میون آن همه ستاره که در پارچه‌ی سیاه شب، ریز و درشت خودنمایی می‌کردند، می‌گرفتم و پایین می‌آوردم تا در نور آن غرق شوم. ولی نشد. این خیال را هر شب داشتم تا سی شب ماه مبارک طی شد و بعد از آن دیگر او ندیدم.

مهناز میرشکار از بروجن

با شما هستیم همواره تا اوج کهکشان‌ها...

از شما زیاد شنیده‌ایم و خوانده‌ایم، باور کنید که عطر حضور شما همواره در وجود ما و در جای جای زندگی ما جاری است. شما که دلیر بودید. شما که به آینه‌ی آبی آسمان‌ها می‌مانید.

ای تاج نشینان افلاک. ای عرش پیمایهای باغ‌های آسمان، هرگز هرگز یاد لطیف شما از یادهایمان نخواهد رفت. یک لحظه بی‌شما نخواهیم بود. نخواهیم گذاشت که حتی ثانیه‌ای پر چین‌های فاصله بین ما و شما ایجاد شود.

آری، شهدا پروانه‌های صداقت و راستی هستند. آنها مسافران روشنی و پاکی آسمان‌ها هستند.

ایران ما، ایمان ما و تمام سربلندی و شکوه این سرزمین پاک را مدیون شما هستیم.

درست است که سنگینی بار امانت خون شهدا بر دوش تک‌تک ماست. با خود و خدای خود عهد می‌بندیم که راه شهید و هدف مقدس شهیدانمان را پاس خواهیم داشت...

زهره ملکی از تهران



مثلث برمودا در کجا واقع است؟

مثلث برمودا منطقه‌ای در آب‌های اقیانوس دور از سواحل جنوبی شرقی فلوریدا در آمریکا است که کشتی‌ها و هواپیماهای زیادی در آن ناپدید شده‌اند. برخی مردم این ناپدید شدن‌ها را متأثر از نیروهای مرموز و اسرارآمیز در شرایطی خاص می‌پندارند. فقط تعداد اندکی از خلبان هواپیماها و کاپیتان‌های کشتی‌ها موفق به ارسال گزارشی مبنی بر مواجه شدن با وضع نگران‌کننده شده‌اند و در اکثر موارد، تماس آنها به طور ناگهانی قطع شده است. تا کنون تلاش برای یافتن لاشه‌ی هواپیماها و کشتی‌های ناپدید شده، ثمر چندانی نداشته و فقط در برخی موارد تکه‌هایی از آنها به دست آمده است. پاره‌ای از دانشمندان، این گونه حوادث را ناشی از وقوع ناگهانی طوفان‌های سهمگین یا وزش پیش‌بینی نشده و پرفشار باد رو به پایین می‌دانند. بعدها جریان آرام آب، ممکن است برخی قطعات هواپیماها و کشتی‌های ساقط شده را به مناطقی بسیار دور از محل حادثه منتقل کرده باشند. مثلث برمودا منطقه‌ای در حدود ۱/۱۴۰/۰۰۰ کیلومتر مربع را پوشش می‌دهد. خط فرضی محیط بیرونی آن از نقطه‌ای نزدیک ملبورن در فلوریدا آغاز می‌شود و پس از عبور از برمودا و پورتوریک، دوباره به فلوریدا می‌رسد.

علیرضا سیمی دوم راهنمایی از برازجان

از فلسطین می‌گویم

بی‌شک روزی خواهد رسید که بهار از میان حصارهای بلندی که دشمن در اطراف تو کشیده، خودش را به تو خواهد رساند. بهار زیبای آزادی. حتماً روزی خواهد رسید که تمام آنهایی که در دوری تو گریستند، در شادی آزادیات بخندند. من می‌دانم که مردان مرد فلسطین، روزی این دیار مقدس را از چنگال خونین متجاوزین بیرون خواهد کشید.

من می‌دانم که فلسطین، همیشه و همیشه فلسطین خواهد ماند. فلسطینی زنده خواهد ماند تا زمانی که سنگی به زمین مانده است! فلسطین زنده است تا زمانی که کودکانش سنگ به دست آماده‌ی نبرد به کافران اسرائیلی هستند.

ای فلسطین! منتظر باش. فرزندان می‌آیند. آن روز دور نیست که در سپیده دم آزادی، فرزندان دلیر تو فاتحانه در ساحل زیبایت جمع شوند و سرود رهایی را سر بدهند.

سید جمال موسوی از تهران

